



از خودبیگانگی در دوران جدید چگونه انسان خودش را از دست داد

محمد السعيد | ترجمه: شهاب الدين اميرزاده شمس



از خودبیگانگی در دوران جدید؛ چگونه انسان خودش را از دست داد |

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از خودبیگانگی در دوران جدید؛ چگونه انسان خودش را از دست داد |

از خودبیگانگی در دوران جدید؛ چگونه انسان خودش را از دست داد

در پایان قرن بیستم هیچ انسانی در غرب یافت نمی‌شود که از نگرانی دربارهٔ از دست دادن هرگونه معنا، تهاجم به حریم خصوصی، و نابودی امکان بودن به عنوان یک «ذات» در برابر تبلیغات و نزول جامعه به سطح عامه‌پسند، و پایین آمدن محبت و عشق به سطح لذت، و انسان به سطح ماده، در امان باشد.»

آلن تورن، نقد مدرنیسم

از خودبیگانگی در دوران جدید؛ چگونه انسان خودش را از دست داد |

مقدمه:

دوست خواننده، احتمالاً متوجه شده‌اید که حضور زنان در تبلیغات به عنوان وسیله‌ای برای تبلیغ و فروش به امری اساسی بدل شده است، حتی در محصولات مردانه‌ای که زنان از آن‌ها استفاده نمی‌کنند! همچنین، دیدن آن‌ها در وضعیت‌ها و حرکات جنسی در ویدیو کلیپ‌ها، فیلم‌ها، سریال‌ها و تبلیغات، برای شما به امری آشنا تبدیل شده است.

امروزه، شرکت‌هایی در بخش غربی دنیا، خدماتی به شما ارائه می‌دهند که شما را در مدیریت زندگی و آسان‌تر کردن آن کمک می‌کنند، البته در صورتی که از مسئله اخلاقی و ارزش انسانی این خدمات چشم‌پوشی کنید. به عنوان مثال، شرکتی وجود دارد که به شما یک پدر یا مادر، یا دوست اجاره می‌دهد، تنها در ازای چند دلار در ساعت! یا شرکت دیگری که رحم اجاره‌ای در اختیار شما می‌گذارد که به «مادر جانشین» معروف است، تا کودک را تا زمان تولد حمل کند و سپس او را طبق قراردادی با منطق خرید و فروش به والدین واقعی‌اش تحویل دهد.

از خودبیگانگی در دوران جدید؛ چگونه انسان خودش را از دست داد |

همان طور که دکتر عبدالوهاب المسیری می گوید، پروژه روشنفکری غربی بر این باور بود که انسان با دانستن دانش به پیشرفت و انباشتن آن دست خواهد یافت و این پیشرفت به خوشبختی منجر خواهد شد و بدین ترتیب انسان به آرزوی خود می رسد.

اما آنچه پروژه مدرنیته در نظر نگرفته بود، هزینه این پیشرفت و رشد بود که انسان بهای آن را پرداخت و بارگران آن را تحمل کرد. با این حال، در سایه های مدرنیته، پیشرفت مادی و تکنولوژیکی و دوری از خدا، انسان به خوشبختی و رفاهی که در پی آن بود، دست نیافت.

وحشی گری سرمایه داری:

پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی بلوک کمونیستی، سرمایه داری لیبرال نفوذ خود را در بسیاری از کشورهای اتحاد جماهیر شوروی گسترش داد. در آن زمان، نظام لیبرال قوی تر از همیشه به نظر می رسید و امروزه بیشتر

از خودبیگانگی در دوران جدید؛ چگونه انسان خودش را از دست داد |

کشورهای جهان، سرمایه‌داری را برای هدایت نظام اقتصادی خود پذیرفته‌اند.

سرمایه‌داری لیبرال نسخه‌ی جادویی خود را برای پیشرفت، شکوفایی، توسعه‌ی اقتصادی و خوشبختی فردی و اجتماعی با ترکیبی شامل بازاری جهانی و بدون مرز، تولیدی آزاد و بی‌قید و بند، و عدم مداخله‌ی دولت در امور بازار - چه از نظر تنظیم و کنترل عرضه و تقاضا و چه از نظر نظارت و پاسخگویی - شکل داد. به این ترتیب، منطق بازار تجاری توانست سلطه‌ی خود را بر جامعه و انسان تحمیل کند.

در کتاب «نقد لیبرالیسم»، پژوهشگر مراکشی طیب بوعزه درباره جنبه‌ی اقتصادی لیبرالیسم می‌نویسد: «لیبرالیسم واقعاً عمل اقتصادی را آزاد کرد و در این زمینه پیروز شد، اما بازتاب و تأثیر آن بر انسان بسیار شدیدتر و مخرب‌تر بود. پروژه نئولیبرال نه به دنبال آزادسازی انسان، بلکه آزادسازی سرمایه‌دار اقتصادی از هر قید و بند، و محدود کردن قدرت دولت است تا نیروی اقتصادی به هر طریقی که می‌خواهد عمل کند.»

از خودبیگانگی در دوران جدید؛ چگونه انسان خودش را از دست داد |

او ادامه می‌دهد: «لیبرالیسم در ذات خود آزادی برای وجود انسان نیست، بلکه آزادی برای سرمایه است. این سرمایه از ابزاری برای تولید که تابع نظارت اجتماعی است، به یک موجودیت کل‌گرا و مسلط تبدیل می‌شود که اقتصاد، سیاست، و رسانه‌ها را کنترل می‌کند و مسیر زندگی انسان را طبق منطق مادی خود هدایت می‌کند.»

جهان به مثابه یک کارخانه:

دکتر المسیری معتقد است که سلطهٔ مادی‌گرایی به‌ناچار به بازسازی مسیرها و جهت‌های زندگی و بازسازی واقعیت مادی و خود انسان در چارچوب مفاهیم مادی منجر شده است. این بدان معناست که زندگی، انسان و واقعیت مادی، طبق مکانیزم مادی سختگیرانه‌ای ساماندهی می‌شوند.

و این ساماندهی، همان‌طور که جامعه‌شناس آلمانی ماکس وبر توضیح می‌دهد، «تبدیل جهان به حالت کارخانه؛ یعنی تبدیل آن به یک نظام

از خودبیگانگی در دوران جدید؛ چگونه انسان خودش را از دست داد |

مکانیکی منظم که در آن همه چیز به طور کارآمد و تحت محاسبات کمی به کار گرفته می شود. طبیعت خارجی به منبعی برای مواد خام تبدیل می شود و طبیعت انسانی نیز به یک واحد اقتصادی عقلانی بدل می گردد که در چارچوبی بوروکراتیک و غیرشخصی حرکت می کند. به این ترتیب، جهان به سیستمی ماشینی تبدیل می شود که کالاها را با کارآمدی بالا تولید می کند، و اهمیتی به محتوای اخلاقی یا انسانی این کالا داده نمی شود؛ آنچه اهمیت دارد، افزایش تولید است.»

جهان امروز که در آن بازار بر همه چیز سلطه دارد و تنها سود و زیان، کسب بیشتر، تولید، و عرضه ارزش دارد، از تمام شکل ها و مظاهر روابط انسانی و ارزش های ناشی از این روابط، مانند همدلی، همبستگی، و مهربانی، تهی شده است.

بدین ترتیب، انسان مدرنیته در منظومه ای مادی و زمینی قرار گرفته است که او را به چیزی شبیه درخت یا کالا تبدیل کرده و قداستش را از او گرفته اند که

از خودبیگانگی در دوران جدید؛ چگونه انسان خودش را از دست داد |

جوهر انسانی او را از او گرفته است و او را از سایر موجودات متمایز می‌کند، از او گرفته است.

جامعه به عنوان یک مؤسسه اقتصادی:

فیلسوف آمریکایی مایکل سندل در کتاب «آنچه پول نمی‌تواند بخرد: مرزهای اخلاقی بازارها»، تغییر و تحولات زندگی در جهان غرب در سه دهه اخیر را بررسی می‌کند. سندل منطق اقتصادی که جامعه را به رنگ سودجویی مادی درآورده و آن را از احساسات انسانی و همدلی تهی کرده است، به نقد می‌کشد.

امروزه، ارزش‌های بازار در زندگی اجتماعی نقش بسیار بزرگ‌تری از گذشته ایفا می‌کنند، و این سخن از سندل است. اقتصاد به بخشی مسلط بر همه چیز تبدیل شده است. دیگر منطق خرید و فروش تنها به کالاهای مادی محدود نمی‌شود، بلکه به‌طور فزاینده‌ای در زندگی اجتماعی نیز مداخله کرده و بر آن حاکم شده است.

از خودبیگانگی در دوران جدید؛ چگونه انسان خودش را از دست داد |

به همان اندازه که ماده، سرکش و غالب می‌شود، جنبه روحانی کاهش می‌یابد و اندیشه عقلانی و احساسات همدلی و انسانی از بین می‌رود. تمایل مادی درون خود کنترل اجتماعی را به همراه دارد که جامعه را به یک کارخانه بزرگ و انسان را به یک حیوان اقتصادی تبدیل می‌کند.

انسان به مثابه یک موجود اقتصادی؛ انسان مصرف‌گرا:

در تحلیل دیدگاه فلسفی لیبرال و الگوی فرهنگی و اجتماعی آن، طیب بوعزه معتقد است که لیبرالیسم معنای ماهیت انسان را از ماهیت عاقل به ماهیت مالک با دلالت اقتصادی و مادی تغییر داده است. از این رو، مفهوم «انسان موجودی اقتصادی است» (Homo Economicus) یک نقطه نظر بنیادی برای الگوی فرهنگی لیبرال است.

بر اساس این دیدگاه، ذهن غربی به خوانشی مادی از خود و وجود دست می‌زند که به جای اهداف، همه هستی را - حتی هستی خود انسان - به اشیاء و ابزارهای قابل استفاده تبدیل می‌کند.

از خودبیگانگی در دوران جدید؛ چگونه انسان خودش را از دست داد |

به این ترتیب، فرد از دنیای انسان‌ها به دنیای اشیاء کشیده می‌شود و در دایرهٔ تولید و مصرف جای می‌گیرد.

در کتاب «بدن میان نظام ارزشی و قدرت تصویر رسانه‌ای»^۱، محقق حسن بوحبه معتقد است که «انسان امروز دیگر یک واحد مستقل نیست و تابع معیارهای انسانی یا اخلاقی نیست. ارزش‌های بازار و اقتصاد و دانش سکولار او را به سایر عناصر طبیعت همچون درخت یا پروانه یا کالا شبیه ساخته‌اند و قداستش را از او گرفته‌اند؛ او دیگر برای تفکر مادی دست نیافتنی نیست و تحت آزمایش قرار می‌گیرد، زیرا - در دیدگاه سکولار مادی - محصول محیط و عوامل مختلفی است که بر طبیعت تأثیر می‌گذارد و در نهایت به تشییع انسان می‌رسیم تا او به ماده‌ای قابل استفاده تبدیل شود.»

و انسانی که به یک شیء تبدیل شده است، همان‌طور که روانشناس اریک فروم (Erich Fromm) به ما می‌گوید، انسانی بزدل است که هیچ ایمان یا

۱- الجسد بين النسق القيمي وسلطة الصورة الإعلامية - قراءة في الخطاب الإعلامي ... - حسن

از خودبیگانگی در دوران جدید؛ چگونه انسان خودش را از دست داد |

اعتقادی ندارد و حتی نمی‌تواند دوست بدارد. او به وجودی تهی پناه می‌آورد، به اعتیاد به الکل، به مسائل جنسی، و به تمامی نشانه‌های بیماری‌های روانی که می‌توان با نظریهٔ خستگی آن را بهتر توضیح داد. در اینجا به نتیجه‌ای متناقض می‌رسیم: اینکه جوامع ثروتمندتر در مسیری هستند که به بیمارترین جوامع تبدیل شوند.

جامعهٔ سیال امروز بر هیچ ارزش انسانی استوار نیست. انسان پسامدرن در سایهٔ پیشرفت، رشد، و حقوق بشر که ادعا می‌شود، قداست و انسانیت خود را از دست داده است؛ او اجاره داده می‌شود، فروخته و خریداری می‌شود، و به عنوان زینت و کالا در مسابقات تجاری، نمایش‌های رسانه‌ای، و کمپین‌های تبلیغاتی استفاده می‌شود. او به کالایی تبدیل می‌شود که از حالت موجودی مقدس و محترم به وسیله‌ای مادی، جنسی و تولیدی تبدیل شده که تنها به اندازهٔ تولیدش ارزش دارد و هیچ کرامتی ندارد مگر آنچه در اختیار دارد.

از خودبیگانگی در دوران جدید؛ چگونه انسان خودش را از دست داد |

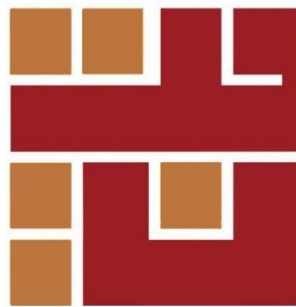
میان زمین و آسمان:

دو نظام برای تعریف انسان وجود دارد: نخست، او را با اشاره به چیزی بالاتر از خود تعریف می‌کند، یعنی با نگاه به آسمان، به سوی خدا و عالم ایمان، و دوم او را با نگاه به پایین، یعنی زمین و ماده تعریف می‌کند.

در حالی که نظام نخست، تنهایی و خلأ درونی انسان را پر می‌کند و به پرسش هدف و معنا پاسخ می‌دهد و به او شرف و کرامت می‌بخشد، دومی او را به زمین می‌کشاند و او را تحقیر و به شیء تبدیل می‌کند و جز بر غم و سرگردانی او نمی‌افزاید.

بدین ترتیب، از طریق این دو روش، دو الگوی فرهنگی ایجاد می‌شود: فرهنگ اخلاقی با ریشه‌های غیبی و فرهنگ مادی با ریشه‌های زمینی.

از خودبیگانگی در دوران جدید؛ چگونه انسان خودش را از دست داد |



مرکز مطالعات متین

www.MatinStudies.com

t.me/MatinStudies

facebook.com/MatinStudies

Instagram.com/Matinstudies

X.com/Matinstudies